

توحید

بدان ای پسرک دنیا، که : از برای عالم ، از آسمان و زمین و آنچه در آنها است از ماه و خورشید و ستارگان و آتش و باد و آب و خاک و نبات و حیوان و انسان و وحوش و طیور و درنده و گزنده خالق و مدبری است که تمام این هارا خلق فرموده : مثنوی :

آنچه بینی از سما و از زمین	هفت اختر چهار عنصر آن و این
از موالید ثلثه از قمر	از وحوش و از طیور و از نمر
از درنده از گزنده از جبال	جمله انجم و خورشید جمال
جملگی را تربیت کرده خدا	کی شود نور خدا از تو جدا

دلیل این مقاله بسیار است از آنجمله آنکه هر چه مشاهده نمائی از موجودات ممکن الوجود است یعنی ذات او (من حیث هو) اقتضاء وجود ندارد تا واجب الوجود بالذات بوده باشد همچنانکه اقتضاء عدم هم ندارد تا متمنع الوجود بالذات بوده باشد بلکه بحیثیتی است که اگر دیگری او را ایجاد کرد موجود میشود و اگر ایجاد ننمود موجود نمیکرد نظیر نقش نمودن و صورت کشیدن مثنوی :

نقش بی نقاش غیر ممکن است عاقلان را اود لیلی متقن است

پس عالم آسمان و زمین را نقشی است در غایت زیبایی و صورتی است در نهایت نیکویی البته آفریدگاری آفریده از روی علم و حکمت بدون اینکه ماده درین بوده باشد

و نقشی از پیش دیده باشد .

مثنوی نقش نادیده بدون مدعا داد خلقان را همه کردارها

تأمل کن و تفکر را اندیشه خویش در کلیه مراحل بکار بروتیجه بگیر زیرا انسان بلکه هر حیوان محتاج است بدان تا بخورد و بدنند آن تا بجاید و بزبان تا بگوید و ببلعیدن تا بعد از فرو بردن غذا لطیف آنرا بتمام اعضا برساند و محتاج است نیز به محلی و موضعی که کثیف طعام را بیرون نماید و بچشم تا ببیند و به پا تا در حاجت خود برود و بدست تا دفع دشمن نماید و تحصیل رزق نماید و مقصود خود را حاصل دارد و بچیزیکه بخورد و بیاشامد و رفع مرض از خود نساید و خداوند تمام مایحتاج آنها را خلق فرموده و بعضی از آنها دفع دشمن کنند بدنند و بعضی بدم خود حیوانیکه پاندارد قوه در آن آفریده که بآن قوه از بی مقاصد برود بعضی را دست داده که بآن بخورند و بعضی را کردن دراز داده که در خوردن محتاج بدست نباشند و بعضی را منقار داده تا در خوردن نمودن طعام محتاج بدنند و بعضی را قوه باصره چنان داده که تا در فرسخ بلکه زبر زمین را میبینند تا در تحصیل رزق عاجز و ناتوانی نداشته باشد و هر کدام از این اصناف را خاصیتی و روشی خاص عطا فرموده (بخوان توحید مفضل را تا بر بعض اسرار خلقت واقف گردی) و اگر خود را شناختی البته خداوند را پاندارد شناختن نفس خود خواهی شناخت (من عرف نفسه فقد عرف ربه) اشاره باین دارد . مثنوی

گر بدت از سر نفست جستجو با خدایت راه بدی گفتگو

: آیا عقل تجویز مینماید که این حکمتها که انسان بر هزار یک از آنها راه ندارد بدون حکیمی ترتیب داده شود اگر کوئی طبیعت هر چیز اقتضاء اثر خاصی دارد مثلا طبیعت منی اقتضاء دارد مادام که در رحم ریخته شد بمدد اقتضاء طبیعت رحم ولد متکون گردد و طبیعت زمین آنست که مادام که تخم در آن ریخته شود بمعاونت اقتضاء طبیعت آب سبز گردد و همچنانکه اقتضاء طبیعت آتش سوزندگی است و اقتضاء خورشید نور بخشندگی است و طبیعت زرد صفرا است و طبیعت رنگهای قرمز گرم و تری است و طبیعت سفید سردی است و طبیعت رنگهای کبود سردی و

خشکی است پس هر چه هست نیست مگر باقتضای طبیعت و ابداً دلالتی بر وجود صانع ندارد .

گو طبیعت را که قدری جانب ما را بسیار کوی مالیلی شود داریم چشم در انتظار (جواب) میگوئیم اولاً طبیعت نامبرده از دو قسم بیرون نیست یا آن است که خارج است از هر چیز و از برای او وجود مستقلی است یا آن است که داخل است در هر چیز و وجودش ضمنی است نه مستقل نظیر وجود کلی طبیعی است اگر داخل است البته ممکن است مثلاً طبیعت آتش داخل است در آتش لابد آتش که ممکن است طبیعت داخله در آن هم ممکن است و الا لازم آید ترکیب از قدیم و حادث یا حلول قدیم در حادث و هر دو محال است پس لازم آید از برای آتش با طبیعت آفریده کاری بوده باشد و بنابراین مطلوب ثابت و محقق خواهد شد و اگر خارج است نیز از دو قسم خارج نباشد یا آن است که طبیعت خارجه صاحب حکمت و علم است و تربیت هر چیز را از روی حکمت نموده یا آن است که صاحب حکمت و علم نیست من غیر شعور هر چیز از آن ظاهر و هویدا گشته (اما) دویم باطل است از برای آنکه از پیش معلوم گردید که آفریده شده بر وفق حکمت و ناشی از علم و معرفت است و نیز در این صورت طبیعت از دو قسم بیرون نباشد یا آن است که یکی است یا آن است که متعدد است بتعدد هر چیز و هر دو قسم باطل است .

اما اول از برای آنکه یک چیز من جمیع جهات موجب و مقتضی اثرهای مختلفه نمیشود از این است (الواحد لا یصدر منه الا الواحد) و فرض این است که تمام آنچه در عالم مشاهده میشود نیست مگر بسبب اقتضای یک طبیعت و این باطل است اما دوم از برای آنکه طبایع متعدد و مختلفه نیز از دو قسم بیرون نیست یا دارای ماهیه امتیاز هستند یا دارای ماهیه امتیاز نیستند اگر دارا بوده باشند تمام مرکب خواهند بود و حادث چنانچه در ثالی منتظمه نگاشتیم . و اگر دارا نبوده باشند (اولاً) تعدد فرض نمیشود و (ثانیاً) اختلاف ممکن نیست در صورتیکه مثلاً ده طبیعت در هر چیز شرکت داشته باشد و ابداً ماهیه امتیازی در بین نبوده باشد و بر فرض تسلیم امکان تعدد اختلاف در اثر ممکن نخواهد بود و اما

اول که طبیعت خارجه از روی مصلحت تربیت هر چیز فرموده نیز مقصود ما را حاصل دارد زیرا که مقصود نیست مگر اینکه مدبری خارج از عالم موجود است و علیم است و حکیم است و قدیر که هر چیز را بر روش حکمت و علم ایجاد فرموده نهایت آن است که خصم آن را طبیعت می نامد و ما آن را خدا می نامیم و میدانیم که طبیعت را هم او خلق فرموده نظیر شمشیر که طبیعتش برندگی است لکن این طبیعت را دیگری بآن داده و ثانیاً طبیعت مذکور نیز از دو قسم خارج نباشد یا دارا است آنچه را که اقتضاء مینماید یا دارا نیست مثلاً یادارای شیرینی و ترشی و تلخی و سیاهی و سرخی و سبزی و زبری و نرمی و سنگینی و سبکی و سوزندگی و سردی و غیر آنها هست یا نیست (امادوم) باطل است زیرا که مصلحتی نمیتوان فاقد آن شیء بوده باشد و این معلوم است :

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

خشک ابری که بود ز آب تپی ناید از وی صفت آب دهی

و این قاعده مسلم است احتیاج باقائه برهان ندارد و اما اول پس مقصود حاصل است نظیر آنچه گذشت . مثنوی :

ار طبیعت صاحب عقل و شعور بدخدایش کو و گرنه زور زور

او نباشد غیر مخلوق دگر همچو شمشیر است باشمشیر کر

توجه فرمائید

چنانچه مایل به همکاری و اشتراك با این مجله هستید و رفته جوف را تنظیم نموده بآدرس قم مجله مجموعه حکمت بفرستید تا برای شما مجله فرستاده شود و برای مشترکین سال قبل که وجه اشتراك را داده اند مجله فرستاده میشود چنانچه مایل نباشند کتب ما را مطلع سازند .